

ایران عصر تیموری

از نگاه یک سیاح اسپانیایی

اشاره:

کلاویخو معروفترین جهانگرد اسپانیایی، در اوایل قرن نهم ه. به قصد دیدار تیمور سفر خود را از بندر سانتاماریا شروع کرد و پس از عبور از شهرهای شمالی ایران چون خوی، تبریز، مشهد، وارد سمرقند شد و پس از ملاقات با تیمور به کشورش بازگشت این مقاله گزارش مختصری است از مشاهدات کلاویخو که در آن سعی شده ایران عصر تیموری از نگاه یک سیاح خارجی به تصویر درآید.

مقدمه:

مسافرانی که به ایران سفر کرده و اقدام به نوشتن سفرنامه کرده‌اند را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. عده‌ای فقط کنجکاو بودند و اهل سفر و زیارت و تنها به دلایل شخصی تن به این گونه مشکلات می‌دادند. تعدادی نیز به دلایل سیاسی به ایران می‌آمدند. مأموریت‌های سیاسی چندان با مصونیت سیاسی همراه نبود. تفاوت این مسافران فقط در دریافت جیره و مسکن و سایر تسهیلات متداول و مرسوم بود. گروه دیگر، مبلغان مذهبی و هیأت‌های مسیونری بودند و این امر به ویژه از قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی رو به افزایش گذاشت. کلاویخو که در اوایل قرن نهم هجری به ایران سفر کرده، بی‌گمان در یکی از این گروه‌ها قرار می‌گیرد. او در زمانه‌ای به ایران سفر کرد که آوازه فتوحات تیمور عالمگیر شده و توجه جهان غرب را به خود معطوف ساخته بود. آنها باتوجه به اینکه در یک کشمکش طولانی با ترکان عثمانی به سر می‌بردند، خواهان آگاهی از این فاتح شرق بودند.

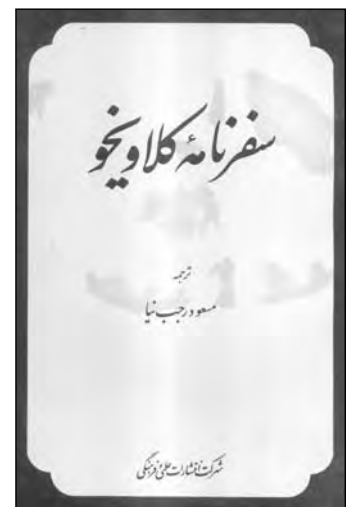
○ سلیمان حیدری

اولین ارتباط اروپا با تیمور: در سال ۱۳۹۳ (۷۹۶ ه) هانری سوم پادشاه کاستیل دوفر از نجیب‌زادگان دربار خویش را به آسیای صغیر فرستاد تا معلوم کند میان تیمور یا ایلدزم بایزید، کدامیک قدرت دنیا را در دست دارند تا با او پیمانی ببندد. این نمایندگان هنگامی که به آنقره رسیدند تیمور بر بایزید غالب شده و او را اسیر کرده بود. لذا این نمایندگان به نزد تیمور رفتند. تیمور آنها را با مهربانی پذیرفت و از طرف خود قاضی محمد^۲ را همراه با آن دو نجیب‌زاده به دربار کاستیل فرستاد.^۳

دومین ارتباط اروپا با تیمور: پس از اینکه فرستاده تیمور همراه با هیأت اعزامی به دربار اسپانیا رسیدند پادشاه اسپانیا، روی گواتزالد کلاویخو^۴ را همراه با دو نفر دیگر و عده‌ای خدمه به دربار تیمور اعزام کرد. قاضی محمد هم آنها را همراهی می‌کرد. پادشاه اسپانیا مسلماً در این فعالیت سیاسی به تشکیل اتحادیه‌هایی از ملل مختلف در برابر ترکان عثمانی نظر داشت و همچنین مایل بوده است که نام اسپانیا را به گوش اقوام و ملل سرزمین‌های دوردست برساند.^۵ چون سفر طولانی بود و از کشورهای دور دست می‌گذشت جهانگرد معروف اسپانیایی - کلاویخو - تصمیم گرفت تمام اماکن و آنچه اتفاق می‌افتد را به رشته تحریر درآورد.^۶

محتوای سفرنامه کلاویخو: از آنجا که کلاویخو و همراهانش سفر خود را در روز دوشنبه بیست و یکم ماه مه سال ۱۴۰۳ (۸۰۶ ه) از بندر سانتاماریا شروع کردند لذا مطالب سفرنامه از مشاهدات مؤلفه از همین بندر شروع می‌شود. آنها طی مسافت طولانی و پشت سر گذاشتن حوادث گوناگون در اواخر اکتبر به قسطنطنیه رسیدند. کلاویخو در سفرنامه‌اش به توصیف این مسیر می‌پردازد و بیش از آنکه به ساکنان این مناطق توجه کند دربارهٔ ساختمان‌ها و کلیساها و ابنیه تاریخی و کلیساهای مشهور قسطنطنیه صحبت می‌کند. کلاویخو با عقیده‌مندی و خوش‌باوری از بقایای عیسی و قدیسین او که در کلیساهای این شهر نگاهداری می‌شوند سخن می‌گوید.^۷

اعضای هیأت اسپانیایی چون می‌خواستند در قشلاق قره‌باغ به تیمور برسند در فصلی نامساعد، از راه دریای سیاه عازم طرابوزان می‌شوند. در اثر طوفانی سخت کشتی آنها واژگون می‌گردد اما آنهاجان سالم به در می‌برند و با کشتی



○ سفرنامه کلاویخو

○ نگارش: روی گواتزالد کلاویخو

○ ترجمه: مسعود رجب‌نیا

○ ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اول، ۱۳۴۴. (چاپ دوم:

۱۳۶۶، انتشارات علمی و فرهنگی)



«کلاویخو»، در زمانه‌ای به ایران سفر کرد که آوازه فتوحات تیمور عالمگیر شده و توجه جهان غرب را به خود معطوف ساخته بود. آنها با توجه به اینکه در یک کشمکش طولانی با ترکان عثمانی به سر می‌بردند خواهان آگاهی از این فاتح شرق بودند

از هرمز، سنگ‌های قیمتی و مخصوصاً یاقوت از چین^{۱۳}. هیأت اسپانیایی پس از سه روز اقامت در سلطانیه، در ادامه سفر به تهران می‌رسند. کلاویخو ذکر می‌کند که تهران محل بسیار پهناور و بر گرد آن دیواری نیست و جایگاهی خرم و فرخ‌زاست که در آن همه وسایل آسایش یافت می‌شود. اما آب و هوای ناسالم دارد و در تابستان

گرمای آن بسیار زیاد است.^{۱۴} هیأت اسپانیایی به دستور تیمور از تهران به فیروزکوه، به دیدار یکی از دامادهای تیمور می‌رود و بعداً به دامغان می‌رسند. در بیرون این شهر چهار کله مناره می‌بینند که دست بیدادگر تیمور از جمجمه سر ترکمانان آق قویونلو برپا کرده بود.^{۱۵} مسافران پس از گذشتن از چند شهر کوچک دیگر به نیشابور می‌رسند. به گفته کلاویخو در این شهر خربزه فراوان است و رایحه‌ای عالی دارد. در نزدیک آن معادن فیروزه فراوان است و فیروزه نیشابور از مرغوب‌ترین فیروزه‌های ایران است.^{۱۶}

کلاویخو و همراهانش پس از نیشابور به فریور^{۱۷} می‌رسند. بیشتر مردم این شهر به علت ترس از سپاهیان تیمور جلای وطن کرده بودند، با وجود این گروه انگشت شماری از مردم که در شهر مانده بودند از هیأت اسپانیایی به خوبی پذیرایی می‌کنند.

هیأت اسپانیایی در نزدیکی شهر اخالخان^{۱۸} مواجه با سفیری از جانب شاهرخ می‌شوند که از آنها می‌خواهد که به دیدن او به شهر هرات بروند. اما آنها دعوت شاهرخ را رد می‌کنند چون تیمور از آنها خواسته بود نباید درنگ کنند و هرچه زودتر به نزد او بروند.^{۱۹}

اندکی بعد مسافران به شهر مشهد می‌رسند و به دیدن حرم «شاه خراسان» می‌روند. کلاویخو می‌گوید «بعدها هنگامی که در نواحی مختلف ایران سفر می‌کردیم و مردم می‌شنیدند که ما در مشهد بوده‌ایم می‌آمدند و دامن قبای ما را می‌بوسیدند چون فکر می‌کردند ما از کسانی هستیم که به فیض زیارت امام بزرگ خراسان رسیده‌ایم.»^{۲۰} کلاویخو اشاره می‌کند که در هر منزل از سفر اعم از ده یا

دیگری به قسطنطنیه باز می‌گردند. البته آنها در طی مسافرت از ترس ترکان عثمانی، فرستاده تیمور - قاضی محمد - را به لباس اسپانیایی و مسیحی در می‌آورند. چون اگر ترکان آگاه می‌شدند که وی تاتاری است فوراً او را به قتل می‌رسانند.^{۲۱} آنها سرانجام به طرابوزان می‌رسند. مرحله بعدی سفر از ارزنجان، ارزروم، اوچ میازدین می‌گذشت.

کلاویخو در سفرنامه‌اش ضمن توصیف مختصر این شهرها، به مطالب دیگری همچون جنگ عثمانی و تیمور و اختلاف او با ممالیک مصر نیز اشاره می‌کند.^{۲۲} اولین شهر ایران که هیأت اسپانیایی به آن می‌رسد شهر خوی است. کلاویخو اشاره می‌کند که پیرامون این شهر را بیشه‌ها و مزارع فراگرفته‌اند و برگرد شهر دیواری است از خشت پخته، و غالب مردم شهر را ارمنیان تشکیل می‌دهند.^{۲۳} هیأت کلاویخو در چهارشنبه پانزدهم ژوئن به شهر تبریز می‌رسد. به قول کلاویخو تبریز شهری بزرگ، ثروتمند و مرکز تجارت بود. با وجود اینکه بسیاری از خانه‌های زیبای شهر به دست میرانشاه، پسر تیمور ویران و از جمعیت آن کاسته شده بود، باز جمعیت شهر در حدود دویست هزار خانوار یا بیشتر بوده است. و در سراسر آن هنوز ساختمان‌های زیبا و مساجد بسیاری دیده می‌شده است. مساجد آن با کاشی‌های آبی و طلایی آراسته شده بود.^{۲۴} کلاویخو از ابنیه، مساجد عالی و مخصوصاً از بازارها و حمام‌های زیبای تبریز به تفصیل سخن می‌گوید.

آنها از تبریز به زنجان می‌رسند. بیشتر قسمت‌های این محل غیرمسکون است کلاویخو به اشتباه فکر می‌کند که محل اقامت داریوش و مقر سلطنت او زنجان بوده است.^{۲۵} آنها در ادامه سفر به شهر سلطانیه می‌رسند که از لحاظ بازرگانی و دادوستد از تبریز مهم‌تر بوده ولی جمعیت تبریز را نداشته است.^{۲۶} به گفته کلاویخو هرساله و مخصوصاً در ماه‌های تابستان، کاروان‌های بزرگی به سلطانیه می‌رسیده و امتعه گوناگونی به همراه می‌آورده‌اند. پارچه‌های مختلف از خراسان و شیراز، ابریشم گیلان، البسه حریر شماخی، مروارید خلیج فارس و خاصه

شهر به مجرد رسیدن، خوراک برای ما و همراهان می‌آوردند. اگر آنچه نیاز ما بود آماده نمی‌کردند ضرباتی بی‌محابا و شدید که در آن هیچ رحم و شفقتی راه نداشت متحمل می‌شدند. رفتار تاتاران با مردمی که ما به شهرشان می‌رسیدیم این‌گونه بود که کدخدای آبادی را می‌یافتند و با تازیانه و چماق و ناسزا آنها را می‌دواندند و از آنها می‌خواستند که نیاز ما سفیران را برطرف کنند.

به هرحال فاصله بین مشهد و سمرقند نیز با سرعت پیموده شد. هیأت سفیران اسپانیایی که فرستادگان سلطان مصر به دربار تیمور نیز به آنها ملحق شده بودند از شهرهای طوس، سرخس، شبورگان، بلخ، ترمذ و کش و از کوه‌های بلند آسیای مرکزی می‌گذرند تا به دهی در گرده‌ای بلند می‌رسند که دری آهنین داشت و به همین مناسبت «در آهنین» خوانده می‌شد.

آنجا به منزله پایگاهی برای سمرقند بود. از بازرگانی که از هند و سایر نواحی می‌آمدند، در این دروازه مبالغی هنگفت به عنوان گمرک گرفته می‌شد. تیمور پلی را که بر روی جیحون بسته شده بود ویران کرده بود. تا کسی نتواند از رودخانه عبور کند و به طور کلی مأمورین او تمام قایق‌هایی را که از رود می‌گذشتند تحت نظر داشتند. کسانی که از ناحیه سمرقند بیرون می‌رفتند می‌بایست پروانه مخصوص داشته باشند، چون تیمور نمی‌خواست اسیران بسیاری که به اجبار به آنجا (سمرقند) آورده بود فرار کنند.^{۳۲} کلاویخو می‌گوید در سرتاسر راه‌های خراسان با مأموران تیمور برخورد می‌کردند که در جست‌وجو و گردآوری افرادی بودند که والدین خویش را گم کرده یا بی‌خانمان و سرگردان بودند تا آنها را به زور روانه سمرقند سازند و بر نفوس آن خطه بیفزایند.

هیأت اسپانیایی سرانجام به نزد تیمور می‌رسد. کلاویخو اشاره می‌کند که تیمور پیوسته پشتیبان بازرگانی و داد و ستد بوده است تا بدین‌گونه پایتخت خویش را به یکی از شهرهای مهم تبدیل سازد. این شهر (سمرقند) جمعیت فراوانی داشته است. (حدود صد و پنجاه هزار تن) علاوه بر ترکان و عرب‌ها، از سایر اقوام و قبایل مانند یونانیان، ارمنیان، کاتولیک‌ها، یعقوبین، نسطوریان و هندیان در سمرقند جمع شده بودند. جمعیت سمرقند چنان زیاد بود که برای همه آنان در داخل حصار شهر خانه و مسکن یافت نمی‌شد. حتی در خیابان‌ها و میدان‌های پیرامون حصار شهر و آبادی‌های اطراف آن هم جا برای آنان نبود.^{۳۳}

توصیفی که کلاویخو از شهر سمرقند ارائه می‌دهد یادآور اقداماتی است که امروزه در بیشتر شهرها انجام می‌شود. اقداماتی نظیر ساختن دکان‌ها در دو سوی خیابان، ساختن فواره‌ها، تشکیل شورای شهر، خراب کردن خانه‌ها برای عریض کردن خیابان‌ها، داشتن گذرنامه برای ورود به شهر، داشتن انجمن مرکزی شهر نشان از شهری بزرگ دارد.

در واقع سفر اول بار در سال ۱۴۰۴ م / ۸۰۷ هـ. ق. به حضور تیمور می‌رسند که در آن زمان به سن کهولت رسیده بود و به زحمت می‌توانست ببیند. او از اینکه «پسرش پادشاه اسپانی»^{۳۴} سفرایی به خدمتش فرستاده است خیلی خوشحال می‌شود و جشن‌های متعددی ترتیب می‌دهد که کلاویخو آنها را همراه با وصف دقیقی از پایتخت پر جلال تیمور، وضع زندگی مردم، لباس و طرز آرایش شاهزاده خانم‌های تاتار، باغ‌ها و قصرهای سمرقند چون باغ‌های چنار و باغ دلگشا و باغ تو توصیف می‌کند.^{۳۵}

تصویری که سفیر اسپانیا از دربار تیمور و به طور کلی از وضع اجتماعی آن روزگار ارایه می‌دهد حاوی نکات کوچک و در عین حال جالبی است که آن را زنده و جاندار می‌سازد. اغلب این جزئیات را نمی‌توان در تواریخ فارسی و یا عربی عهد تیموری به دست آورد.

در اواخر ماه نوامبر مأموریت سفرها به پایان می‌رسد و راه بازگشت را در پیش می‌گیرند. کلاویخو از اینکه پاسخی به پیام ولینعمتش ارایه نشده بود با حالت عصبانیت و اعتراض راه بازگشت را در پیش می‌گیرد.^{۳۶} آنها در قسمت اول مسافرت راه متفاوتی را انتخاب می‌کنند و از دو شهر بخارا و باورد (ابورد کنونی) می‌گذرند که قبلاً ندیده بودند. سپس به مسیر سابق خود وارد می‌شوند و پس از عبور از جاجر، بسطام، دامغان، ورامین، خرقان، قزوین، سلطانیه و زنجان، در آخر

فوریه ۱۴۰۵ م. ۸۰۸ هـ. ق. به تبریز می‌رسند. در این زمان تیمور فوت کرده و آشفتنگی و نفاق عجیبی در قلمرو وسیع او افتاده بود. فرستادگان اسپانیایی به دست عمر میرزا، نواده تیمور که فرماندار کل ایران غربی و سخت‌گرفتر کشمکش با برادر و پدر خود بود می‌افتند و بیش از هفت ماه بازیچه هوس‌های او می‌شوند و اموال‌شان تاراج می‌شود.^{۳۷} ولی خودشان موفق به ترک تبریز می‌شوند، در حالی که چند تن از آنها در این زمان فوت کرده و همسفران آنها یعنی فرستادگان سلطان مصر هنوز در زندان عمر میرزا بودند. در ۱۷ سپتامبر سفرای اسپانیا سوار کشتی می‌شوند و پس از هفته‌ها دریانوردی در ۲۲ مارس ۱۴۰۶، بعد از سه سال دوری به کشور خویش بازمی‌گردند. سفرنامه کلاویخو که با دقت زیاد و به صورت خاطرات روزانه نوشته شده در ۱۵۸۲ م / ۹۹۲ هـ. ق. به چاپ رسید و یکی از قدیم‌ترین سفرنامه‌های زبان اسپانیایی است. به هر روی این اثر برای مطالعه اوضاع اجتماعی ایران، به خصوص مناطق و شهرهای مسیر حرکت هیأت منبعی ارزنده به شمار می‌رود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. چند سال بعد، برادرزاده همین پادشاه کاستیل «پرنس هائری» معروف به دریانورد که در آن زمان ده ساله بود. مقدمات گذشتن از دماغه امید نیک و یافتن راه هند را تهیه می‌کرد. هم‌چنین نوه همین هائری سوم پادشاه کاستیل یعنی «ایزابیل» کسی بود که کریستف کلمب را به آمریکا فرستاد. (سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۲۰-۱۹)

۲. در ترجمه سفرنامه کلاویخو از مسعود رجب‌نیا، تهران ۱۳۶۶، ص ۴۱. این اسم به صورت «حاجی محمد» آمده است ولی مترجم فکر می‌کند که «قاضی با حاجی» اشتباه شده است چون عنوان حاجی تقریباً از اواسط دوره صفویه به کار می‌رفته است.

۳. سفرنامه کلاویخو، پیشین، ص ۴۱.

۴. Ruy Gonzalazde Clavijo

۵. نوایی، عبدالحسین: ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، جلد اول، تهران، نشر هما، ۱۳۶۶، ص ۷۲
۶. سفرنامه کلاویخو، پیشین، ص ۴۲.
۷. همان، ص ۸۰.
۸. همان، ص ۱۱۴.
۹. همان، ص ۴-۱۴۲.
۱۰. همان، ص ۱۵۸.
۱۱. همان، ص ۱۶۲.
۱۲. همان، ص ۱۶۶.
۱۳. همان، ص ۱۶۷.
۱۴. همان، ص ۱۶۸.
۱۵. همان، ص ۱۷۶.
۱۶. همان، ص ۱۸۱. البته در این جا کلاویخو به خطا افتاده است زیرا ترکان آق‌قویونلو تا زمان تیمور و حتی تا زمان فرزندش شاهرخ به تیموریان وفادار بودند و متحدان آنها به حساب می‌آمدند. شاید منظور کلاویخو ترکان قراقویونلو بوده است.
۱۷. همان، ص ۱۹۰.

۱۸. Ferrior

۱۹. Okhalckan

۲۰. همان، ص ۱۹۲.
۲۱. همان، ص ۱۹۳.
۲۲. همان، ص ۲۰۷.
۲۳. همان، ص ۲۸۵-۶.
۲۴. همان، ص ۲۲۵. این جمله یادآور سخن چنگیز است که در پیامش سلطان محمد خوارزمشاه را به عنوان فرزند خویش یاد کرده بود.
۲۵. همان، ص ۲۳۹.
۲۶. همان، ص ۲۸۱.
۲۷. همان، ص ۱۷-۳۱۶.